

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال چهارم، دوره جدید، شماره یازدهم، بهار ۱۳۹۲، ص ۱۶۰-۱۴۷

بررسی کهن الگوی سایه در اشعار بلند الحیدری*

وفادار کشاورزی
استادیار دانشگاه شیراز
مرضیه فیروزپور
دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه شیراز

چکیده

کهن الگوی سایه عمیقترین سطح ناخودآگاه جمعی، انباشته از غرایز ابتدایی نوع بشر است که انسان آنها را از نیاکان خود به ارث برده است. سایه، بخش تاریک روان ناخودآگاه دارای جنبه‌های مثبت و منفی است. این پژوهش با تکیه بر ویژگیها و صفات دوسویه‌ای که این کهن الگو دارد، به تحلیل اشعار بلند الحیدری، از شاعران امروز عرب، پرداخته است. نتایج این جستار نشان می‌دهد که سایه با نمودهای مثبت و منفی‌اش در اشعار این شاعر حضور دارد که نمونه بارز وجدان بیدار اجتماع است. او در تلاش است با محو نکردن سایه زندگی سرشار از خوبی را برای دیگر انسانها به تصویر بکشد.

کلمات کلیدی: یونگ، ناخودآگاه جمعی، کهن الگو، سایه، بلند الحیدری.

* تاریخ پذیرش نهائی: ۱۳۹۲/۰۴/۰۵

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۱۰/۲۰

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: vafadarkeshavarz@yahoo.com

۱. تعریف مسأله

میان ادب و روان رابطه‌ای تنگاتنگ وجود دارد، درحقیقت، ادب نوعی پاسخ دادن به تاثیراتی است که از روان انسان صادر می‌شود، به این سبب در پی پاسخ‌گویی به خواسته‌های روان، و در تلاش تأثیرگذاری بر روان خواننده به تبعیت از روان آفریننده است. (قطب، ۲۰۰۶م: ۲۰۷) این ارتباط تنگاتنگ به ناقدان کمک کرده تا آثار ادبی را از دیدگاه روانشناسانه نقد و بررسی کنند و دایره نقد را به نقد روانشناسانه^۱ ارتقا دهند. اگرچه ارسطو پدر این نوع نقد است، بعد از ظهور نتایج مطالعات زیگموند فروید در مورد ناخودآگاه و تحقیقات یونگ^۲ پیرامون اسطوره و سمبل، این شیوه به صورت یک گرایش در نقد ادبی درآمد. (رجائی، ۱۳۷۸ش: ۱۹۱) نقد روانشناسانه تا چند دهه پیش از رواجش، به مؤلف توجه بسیاری می‌کرد و معتقد بود با گردآوری اطلاعات مربوط به مؤلف و شناخت شخصیتش می‌توان معانی نهفته در اثرش را کشف کرد؛ اما در دهه ۱۹۵۰ پیروان این نقد توجه خود را بیشتر به آثار مؤلف معطوف کردند و با این عقیده که هر خواننده تصویری خاص از خود درباره شخصیت‌های داستانی دارد، به چگونگی تفسیر شخصیت‌های داستان توسط خوانندگان نیز توجه نمودند. (همان، ۱۸۵-۱۸۶) یکی از این روانشناسان کارل گوستاو یونگ است که معتقد است «برای فهم اثر هنری باید اجازه داد تا اثر ما را قالب‌گیری کند، همان طور که هنرمند را قالب گرفته است. کلید کشف ناخودآگاه نزد او، بررسی نمادها و کشف رموزتر است.» (احمدی، ۱۳۷۴ش: ۳۷۷) با توجه به ضرورت رویکردهای علمی در واکاوی متون ادبی بویژه کاربرد رویکرد کهن‌الگویی یونگ در تحلیل آثاری که ابعاد روان‌شناختی برجسته دارند، برآنیم تا به شیوه توصیفی-تحلیلی و استفاده از آرای یونگ، با بررسی کهن‌الگوی سایه در شعر بلند الحیدری، همچنین تحلیل رابطه میان شاعر و ضمیر ناخودآگاه جمعی به این پرسش پاسخ دهیم که تجلی کهن‌الگوی سایه در ناخودآگاه بلند الحیدری چگونه است؟

۲. پیشینه تحقیق

پژوهش‌های گوناگونی در مورد کهن‌الگوی سایه براساس نظریه یونگ، در داستانها و اشعار شاعران صورت گرفته است، از جمله فریده آفرین (۱۳۸۸) در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی رمان شازده احتجاب از چشم انداز نظریات یونگ» و سعید قشقایی (۱۳۹۰) در «بررسی کهن‌الگوی سایه و انطباق آن با نفس در مثنویهای عطار» و صدیقه و کریم سجادی راد در «بررسی نقاب و سایه یونگ در غزلیات سنایی» و... با وجود گسترش روزافزون به نقد یونگی در مقالات محققان ادبیات فارسی، تاکنون به پژوهشی در این زمینه در زبان و ادبیات عربی یافت نشده است، لذا این جستار سعی می‌کند با

الهام‌گیری از کوششهای مذکور، کهن الگوی سایه را در شعر بلند الحیدری^۳ شاعر عربی معاصر بررسی کند.

۳. تعریف کلیات مبانی نظری

۳.۱. ناخود آگاه جمعی

براساس نظریهٔ یونگ روان آدمی شامل سه بخش است: ضمیر خودآگاه، ضمیر ناخودآگاه شخصی^۴، ضمیر ناخودآگاه جمعی^۵. خودآگاه یا هشیار غیرمستقیم متأثر از ناخودآگاه است و ضمیر ناخودآگاه خود به دو بخش تقسیم می‌شود: ضمیر ناخودآگاه شخصی که حاوی اموری است که فردی ممکن است در طول زندگی روزمره خود، آن را تجربه کند و احتمال دارد که فقط خاص انسانی باشد و متعلق دیگری نباشد؛ اما در اعماق روان در جایی که آدمی هیچ آگاهی از آن ندارد، ناخودآگاه جمعی واقع شده که ذخیرهٔ دانش و تجربیات و تصاویر مربوط به کل نوع بشر است. به عقیدهٔ یونگ، مردم سراسر دنیا به افسانه‌ها یا داستانهایی خاص به طریق مشابه واکنش نشان می‌دهند نه بدان سبب که آن داستان خاص را همه می‌دانند، بلکه به این دلیل که در اعماق ناخودآگاه جمعی، خاطرات نژادی بشر نهفته است. این خاطرات به صورت انواع کهن الگو موجودند. (برسler، ۱۳۸۶ش: ۱۸۰) ناخودآگاه جمعی که شامل تجارب تکامل جهان شمول است و انسان آن را از نیاکان خود به ارث برده و در عمیقترین سطح روانش ذخیره شده و حاوی مضامینی است که تحت عنوان آرکی تایپ، کهن الگو، صور مثالی، صور آغازین، سرنمون و... شناخته می‌شود.

۳.۲. کهن الگو

کهن الگو^۶ یکی از مشهورترین اصطلاح مکتب یونگ است که در مورد آن می‌گوید: صورت مثالی «ناشی از مشاهدهٔ مکرر قصه‌های پریان در ادبیات جهان است که دارای نقشهای معین‌اند و در همه جا ظاهر می‌شوند. ما این نقشها را در خیال پردازیها، رؤیایها، هذیانها و اوهام افرادی می‌بینیم که امروز زندگی می‌کنند. این تصاویر و تداعی معانیهای کلاسیک همان چیزی است که من آن را تصورات مثالی می‌خوانم.» (یونگ، ۱۳۷۰ش: ۴۰۵) در واقع این صور نوعی، زمانی که از خودآگاهی کسب نور می‌کنند، می‌توانند به صورت واقعیتی محسوس در قالب تصویری نمادین تجلی کنند، در غیر این صورت نامحسوس و غیرقابل درکند؛ زیرا متعلق به جهان ناخودآگاه هستند. مشهورترین صور نوعی (کهن الگو) از نظر یونگ عبارتند از: آنیما^۷، آنیموس^۸، سایه^۹، نقاب^{۱۰}، پیرخردمند^{۱۱} و ...

۳.۳. سایه

نسوج پنهان ناخودآگاه ریشه در سایه دارند. یونگ در «تأملات روانشناختی» می‌نویسد: «سایه در عمیقترین معنای آن دم سوسماری نامرئی است که انسان هنوز به

دنبال خود می‌کشد.» (سلاجقه، ۱۳۸۵ش: ۲۲۳) درحقیقت، سایه حکایت از جنبه حیوانی روان دارد، که بشر در خلال تکامل خود از اشکال پست‌تر حیاتی به ارث برده است و بر اساس آن، گاه تمایل به جنبه‌های ناپسند حیوانی دارد که از نُرم مسائل انسانی دور است (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۶ش: ۳۸۸) و امکان دارد شامل عواملی جمعی باشد که خاستگاه آنها خارج از زندگی فرد باشد. وقتی فردی می‌کوشد سایه خود را ببیند، از آن صفات و انگیزه‌هایی که در خودش انکار می‌کند؛ ولی آشکارا در دیگران می‌بیند آگاه (اغلب خجل) می‌شود. این صفات و انگیزه‌ها عبارتند از خودپسندی، تنبلی، تخیلات، دسیسه و خلاصه تمام گناهان کوچکی که درباره آنها گفته‌اند: «مهم نیست هیچ کس متوجه نخواهد شد، دیگران نیز این کارها را می‌کنند.» (یونگ، ۱۳۵۲ش: ۲۶۴-۲۶۵) علاوه بر آن سایه تحت تاثیر آلودگیهای جمعی نیز قرار می‌گیرد؛ مثلاً زمانی که انسان تنهاست، نسبتاً معقول است؛ اما به محض اینکه دیگران دست به کارهای ناشایست می‌زنند، می‌ترسد که اگر به آنها ملحق نشود او را دیوانه بنامند، از این رو، تسلیم کششهایی می‌شود که در واقع اصلاً به آنها تعلق ندارد. (همان، ۲۶۶)

به باور یونگ، پس از آن همه اطمینان دروغینی که دوران روشنگری برای انسان فراهم می‌آورد، اکنون او درمی‌یابد که تنها علم و دانایی به کارش نمی‌آید و ظلمت (سایه) همچنان باقی مانده است و اثری از نور حقیقت نیست. تلاشش برای ساختن دنیایی خودآگاه، مطمئن و فرمانبردار و دست نشانده بیهوده است؛ زیرا ناگاه شاعر با تمثیلی دیده ورانه به او می‌گوید در اشتباه است و ظلمت همچنان باقی است. (احمدی، ۱۳۷۴ش: ۳۷۵) بر این اساس می‌توان جلوه‌های سایه و تأثیراتش را در شعر بلند الحیدری شاعر عربی معاصر به وضوح یافت؛ کسی که به قول خودش، تنها به مسائل و مشکلات مردم عرب زبان توجه نمی‌کرد، بلکه خودش را مدافع حقوق بشریت می‌دانست (عوض، ۲۰۰۹م: ۱۸)؛ زیرا او در عصری زندگی می‌کرد که سایه تاریکی بر روزگار گسترده شده بود، لذا در تلاش بود به کمک نیروهای ناخودآگاه بویژه ناخودآگاه جمعی به یاری مردم روزگارش بپردازد.

۴. سایه در شعر بلند الحیدری

انگیزه شاعر در واکاوی مسائل روز اندک اندک افزایش می‌یابد و او به عنوان انسان بیدار که با چشم تیزبین و با انگیزه‌ای پویا حرکت رو به جلوی خود را آغاز می‌کند، ناگهان با شکافی روبه‌رو می‌شود که میان آرمانشهرش و واقعیتها جدایی می‌افکند. واقعیتهایی تلخ که شاعر در جامعه خویش با آنها روبه‌رو می‌شود با آرمانشهری که در تار و پود اندیشه‌اش بافته، فرسنگها فاصله دارد. این فاصله باعث احساس تناقض در شاعر و درنهایت باعث رویارویی با سایه‌اش می‌گردد. او وجه تاریک وجود خویش را در سایه تناقضات موجود میان حقیقتها و واقعیتها به خوبی

لمس می‌کند، پس گام برمی‌دارد تا میان روشنائی و تاریکی جهان درون و جهان بیرونش ارتباطی سازش طلبانه برقرار سازد.

۱,۴ روبه رو شدن با سایه

بلند الحیدری به عنوان یک شاعر اصلاح‌گر، به دنبال اصلاح جامعه و بیرون راندن نیروهای بیگانه از آن است. او نیک می‌داند که این امر زمانی محقق می‌شود که انسان با سایهٔ خود مواجه شده و بر آن غلبه یابد، بنابراین ابتدا از سایهٔ خود آغاز می‌کند و به هنگام رویارویی با آن از صفاتی که در خودش انکار می‌کند؛ ولی آشکارا در دیگران می‌بیند، آگاه شده و از آن خجل می‌گردد، از این رو، بر سر آن فریاد می‌کشد تا شاید این سایهٔ شرمساری از او دور شود و بتواند با اصلاح خود، اصلاح جامعه را میسر سازد:

لصرختُ بالظِّل الذی بهتَز فی خجل مهین / لصرختُ بالوجهِ الحزین (الحیدری، ۱۹۸۰م: ۲۶۱)
(با سایه‌ای که در شرمساری تحقیرآمیزی می‌جنبد، فریاد کشیدم / با چهره‌ای غمگین فریاد کشیدم)

درحقیقت، سایه، مجموع اخلاق ناشایست و مرکز اخلاق زشت و ذمیه، ناشی از ارتکاب گناهان خود انسان است. او با گناهان خود موجب چیرگی و وجه خبیث سایه بر وجه نیکش می‌شود. از این رو، هنگام رویارویی با سایه وجدان شاعر به درد می‌آید و به ناگزیر برای رهایی از این خجالت خوارکننده بر سر آن فریاد می‌کشد و تلاش می‌کند تا با فریادی که از اعماق وجودش برمی‌خیزد و نشان از پشیمانیش دارد، سایهٔ خود را نکوهش کند، به این امید که از شر و بدیهایش در امان بماند و بتواند بار دیگر گوهر وجودش را درک کند و به ذات پاک اولیه اش برگردد.

اما از آنجا که سایه مشکل اخلاقی را مطرح می‌کند و تمام «من» شخصیت را به مبارزه می‌طلبد، روبه رو شدن با آن در حکم اعلام جنگ به «من» شاعر است. او که در ابتدای راه قرار دارد و هنوز «من» شخصیتش تاب تحمل این کشمکش را ندارد، زیر بار این مبارزه نرفته، سعی در نکوهش و دوری از آن دارد و زمانی که درمی‌یابد چگونه هاله‌ای از تاریکی وجودش را در بر گرفته (این با شناخت سایه میسر می‌شود)، به جای اینکه آن را اصلاح کرده و از خودش دور کند دست به فرافکنی زده و آن را به دیگران نسبت می‌دهد و می‌گوید که مانند دیگر مردم نیست و خواسته‌هایش با خواسته‌های آنان یکی نیست و آنانند که غرق در تیرگی و تاریکی اند نه او:

ماذا أریک / لم تسألین / عما أریک / أنا لا أریک / أنا لست مثل الآخرین (همان، ۲۶۲)
(چه می‌خواهم / چرا می‌پرسی / از آنچه می‌خواهم / من نمی‌خواهم، مانند دیگران نیستم)

۲,۴ تأثر سایه از آلودگیهای اجتماعی

سایه با ویژگی منحصر به فرد خود تحت تأثیر آلودگیهای جمعی نیز قرار می‌گیرد و انسان را تسلیم کششهایی می‌کند که ممکن است به آنها تعلق نداشته باشد؛ ولی از

ترس اینکه کنار زده شود، خود را مایل به آنها می‌داند، در حقیقت تحت تأثیر سایه، برای اینکه رسوا نشود، هم‌رنگ جماعت می‌گردد:

ولدت مثل الناس / کبرت مثل الناس / و مثل كل الناس / سمعت وقع خطوک المهيب في
دروهم / ركضت خلف وقعة (همان، ۴۳۰)

(مانند مردم زاده شدم / مانند مردم بزرگ شدم / و چون تمام ایشان / صدای گام ترسناکت را
در جاده هایشان شنیدم / به پشت یورش دویدم)

از این رو، شاعر در این ابیات - برخلاف بیت‌های قبل - چندبار با عبارتهای مختلف اعتراف می‌کند که مانند دیگر مردم است؛ مانند آنها متولد شده، مانند آنها بزرگ شده و مانند آنها هنگامی که صدای وحشتناک گام ظلم و ستم را شنیده به پشت معرکه گریخته و از رویارویی با آن امتناع کرده است. درحقیقت، «من» شاعر مجهز به قدرت داوری اخلاقی و آگاه از مسأله شر و امکان توبه و آمرزشش، به کمک شاعر می‌آید و به او می‌فهماند که او هم مانند دیگر مردم متأثر از آلودگیهای جمعی، میدان را برای تاخت و تاز قهر و ستم خالی کرده است. پس به این ترتیب، دیگر دلیلی برای فرافکنی گناهان بر دیگران وجود ندارد و باید با اعتراف به آنها، خود را همشکل دیگر مردم بداند. بنابراین به دنبال این خرده‌گیری خودآگاه، از ناخودآگاه و با آگاهی از تأثیر سایه از اعمال ناشایست دیگران، دست به سرزنش سایه‌اش می‌زند. این عمل گاه با فریاد کشیدن بر آن و گاه با اعتراف به آن صورت می‌پذیرد.

۴،۳ ویژگی سایه در شعر بلند الحیدری

الف) دو وجهی بودن سایه: «سایه» در قبال خودآگاهی نقشی ترمیم‌کننده دارد. از این رو عملش مثبت یا منفی است. (ستاری، ۱۳۶۶ش: ۴۶۶) در واقع، قسمت ظلمانی شخصیت (سایه) دربردارنده همه رذایل نیست، بلکه دارای فضایل و افعال پسندیده نیز هست (یلایافه، ۱۳۷۳ش: ۱۰۷) روانشناسی تحلیلی نشان می‌دهد که بشر موجودی است که به خیر و شر مایل و دارای محرکات مختلفی است که او را به مجاهدت و تلاش در راههای گوناگون وامی‌دارد. (اردوبادی، ۱۳۵۴ش: ۵۵) نیز در تورات آمده که آدمی هم از استعداد خیر و هم از استعداد شر برخوردار است. (فروم، ۱۳۷۰ش: ۱۰) بنابراین، در سایه نوعی همخانگی میان تمایلات و غرایز بشر وحشی و برخی صفات کودکانه زیبا و باطراوت وجود دارد.

شناخت بیشتر سایه، این امکان را پدید می‌آورد که به تمام خصوصیاتش پی برد و دانست که آن به طور مطلق بد یا خوب نیست، بلکه خوبی و بدی در کنار یکدیگرند و به هم آمیخته شده‌اند و در همه جای عالم وجود دارند؛ اما مهم این است که چگونه بتوان از این ضدیت در جهت پیشبرد اهداف والا کمک گرفت. این ضدیت اینگونه در کلام شاعر نمود می‌یابد:

أنا الهادم / و البانی / أنا ربی و شیطانی (الحیدری، ۳۲۰)

(من ویرانگر / و سازنده‌ام / من خدایم هستم و شیطانم)

از آنجا که شاعر به دنبال بیداری مردم در راستای بیرون راندن اهریمن نفس از یک سو، و بیگانگان اهریمن‌خو از جامعه از دیگر سو است و می‌داند که تنها راه رسیدن به این هدف والا، عبور از سایه و رهایی از چنگال تیزش است، از این ضدیت و دوگانگی که مخالف این هدف است به ستوه آمده، در پی رسیدن به وحدت و یکپارچگی به پیش می‌رود و با امید ایجاد وحدت در مسیر اصلاح کشورش گام برمی‌دارد:

یا وجهی الآخر فی الإنسان / الی متی / تصیر لی فی مره سنبله / و مره / تصیر لی موتا و حبل
مشنقه (همان، ۷۱۳)

(ای روی دیگر من در انسان / تا به کی / گاه برایم خوشه‌ای گندم می‌شوی / و گاه / مرگ و چوبه دار)

در جای دیگر نیز به این دوگانگی اشاره می‌کند؛ زیرا خواهان این است که کلامش نوری باشد که بر قلبها می‌نشیند و آنها را از ظلمت و تاریکی می‌رهاند. از این رو، از جمله انشایی (پرسشی) به سبب قوت تأثیرش، بهره می‌گیرد و از مخاطبش می‌پرسد که او را چگونه انسانی می‌بیند:

أنا الإنسان کباقی الناس / لکن ... ویح نفسی ای انسان / ترانی (همان: ۱۱۶)
(من انسانی مانند دیگر مردم هستم / ولی وای بر من ... چگونه انسانی / مرا می‌بینی)

ب) وجه منفی سایه

«سایه» جنبهٔ تاریک ماهیت است، این کهن‌الگو شامل غرایزی است که از گونه‌های پست تر به انسان منتقل شده است. بخشی از آن، ماهیت حیوانی نیاکان است که خود شامل کهن‌الگوهای گناه نخستین، شیطان و دشمن است. (ویلیام لاندین، ۱۳۸۲: ۲۹۱) وجه منفی سایه همان وجهی است که اگر انسان آن را رام نکند، مانع رسیدنش به خرد و حقیقت می‌شود؛ زیرا آن آدمی را به خلق و خوی حیوانی می‌کشاند و قرین حیوانات می‌گرداند. همانطور که لانه دواندن شر، موجب فساد و تخریب قلب و باعث تشابه بیش از حدش به کرم - براساس سخن شاعر - می‌شود. از آنجا که کرم نماد شر، فساد و تخریب است، (گورین، ۱۳۷۰: ۱۷۷) این تشبیه کاملاً با وجه منفی سایه سازگاری دارد.

لا شیء غیر الناس دیدان تنام و تستقیق (الحیدری، ۱۹۸۰: ۱۰۵)

(به جز مردمان چیز دیگری نمی‌یابم / کرمانی که می‌خوانند و بیدار می‌شوند)

همانگونه که بیان شد، کهن‌الگوی نخستین دیگر وجه منفی سایه است و آن اشاره به گناه حوا و آدم می‌کند که به سبب آن از بهشت رانده شدند. گفته می‌شود این گناه همچنان در ضمیر ناخودآگاه همهٔ انسانها باقی مانده و الگوی رفتاری آنها شده است. در حقیقت این تجربهٔ اجدادی که استعداد رفتاری زیست‌شناسانهٔ موروثی است و شاعر آن را از اجداد خود به ارث برده، بر رفتار کنونی او تأثیر می‌گذارد. او نیز همچون آدم

ابوالبشر به دنبال خرید آتش و دردهایش است و می‌خواهد بر غم و اندوهش صبر پیش گیرد:

يا أخت حواء التي آدم/ باع جنان الخلد من أجلها/ وجاء للأرض صريع الأسي/ و اسكن
الدنيا/ على وحليها/ يا نعمة لما نزل نحتسي/ كأس الهوان المر في ظلها/ إن اشترى آدم هذي
الدني/ من أجل حواء ... على ذلها/ سأشترى النار و آلامها/ و اصبر القلب على ويلها (همان،
۱۸۹)

(خواهرم، ای حوا که آدم/ بهشت جاوید را به خاطرش فروخت/ و تسلیم اندوه به زمین
فرود آمد/ و در گل آلودی دنیا ساکن شد/ ای کینه‌ای که همچنان/ جام زهرآگین ننگ را در
سایه‌اش می‌نوشیم/ حال که آدم این دنیای دون را با وجود خواریش به سبب عشق به حوا
خرید/ من نیز آتش و دردهایش را می‌خرم/ و قلب را بر اندوهش به صبر و می‌دارم)

گاه سایه در قالب شیطان ظاهر می‌شود و با ایجاد علائق دنیوی و منیت، فرد را از
رسیدن به کمال باز می‌دارد؛ زیرا از نمودهای سایه این است که مانند شیطان انسان را
و سوسه می‌کند و از توجه به عواقب گناهان باز دارد. در واقع، این روی سایه نفس اماره
را نشان می‌دهد و همانطور که از نامش برمی‌آید با امر کردن به سوی بدیها سعی در
دور کردن انسان از پاکی و اصالتش دارد و به او نوید می‌دهد که هیچ گاه شهوت و میل
او را از منزلتش - هر قدر که باشد - ساقط نمی‌گرداند و او همچنان اشرف مخلوقات
باقی می‌ماند:

فتار شیطانی علی شهوتی/ و قال لی!/ رفقا بأحلامیه/ لا تنزل الإنسان من قدسه/ إلی حضيض
اللذة الفانیة (همان، ۱۸۲)

(شیطانم به سبب غلبه بر شهوتم بر من یورش برد/ و به من گفت/ با رؤیاهایم به نرمی
رفتار کن/ که شهوت) انسان را از جایگاه مقدسش/ به پستی لذت زود گذر پایین نمی‌آورد)
یکی دیگر از نمودهای منفی سایه، انیمای منفی است؛ زیرا انیما روان زنانه در
موجود نرینه و آنچه یونگ «بزرگ بانوی روح» می‌خواند دارای سرشتی دو سویه است،
هم پاک و آسمانی و هم آلوده و گناهکار. (باوری، ۱۳۷۴ش: ۱۹۰) پس گاهی سایه از
طریق انیمای منفی نمود می‌یابد. در این صورت انیما به شکل شیطانی ظاهر می‌شود
که در چشمانش سرود شر و نجوای جهنم می‌چرخد و دامنی سرشار از گناهان به دنبال
می‌کشد:

و غادتی/ شیطانه ارسلت/ علی جناحی قدر مستعرا/ جنیة/ تحوم فی عینها/ انشودة الشر و
نجوی سقر/ تجر جر الأثام اذیالها (الحیدری: ۱۸۶ - ۱۸۷)

(بانوی من/ شیطانی است که/ بر بالهای سرنوشتی شعله‌ور فرستاده شده/ روح پلیدی/ که در
چشمانش/ سرود شر و نجوای جهنم می‌چرخد/ دامنی سرشار از گناهان به دنبال می‌کشد)

ج) وجه مثبت سایه

در گذشته «سایه» را سرچشمه زشتیها می‌دانستند، اما امروزه آشکار شده است که
سایه، تنها خواستهای ناپسند و واپس زده نیست، بلکه شامل خصایص نیک، متعارف و

عکس‌العملهای مناسب، ادراکات واقع بینانه و شور غریزی خلاق نیز هست. (ستاری، ۱۳۶۶ش: ۴۶۶) و نیز یونگ بر این باور است که نباید از آنچه منفی است، روی گرداند بلکه باید آن را به نحو ممکن، تجربه و ادراک کرد؛ زیرا خودشناسی، فرایندی است که به هنگام ساخت و ساز با بیگانه یا غیری- که در وجود است- اتفاق می‌افتد. درحقیقت، رستگاری در طرد و دفع سایه و نادیده گرفتنش نیست، بلکه در ضبط و ربط آن است، آدمی در این صورت می‌تواند به ذات کامل خود دست یابد. (ستاری، ۱۳۷۴ش: ۳۹۵)

گذراندن زمانی با سایه و معاشرت با آن، راز نیک بودنش را -در زیر پوسته‌ای از شر- آشکار می‌سازد که ماندن در پوستهٔ زیرین سایه و تسلیم شدن در برابر آن گناهی بس بزرگ است. باید با شکافتن لایه‌های رویی پی به لایه‌های زیرین برد که سرشار از خوبی، امید و پاکی است و دریافت که با وجود تاریکیها و ستمها می‌توان غبار ناپاکیها را از وجود زدود و به گوهر اصلش دست یافت. همانطور که شاعر با وجود باز شکاری گرسنه (مستبدان) و شب تاریک (ستم)، دریچهٔ نوری برای بازگشت به ذات پاک خویش می‌بیند که تجلیگاه صفات الهی است:

و رأینا الجسد العاری، رغم الصقر الجائع / و الريح الملعونه و الليل الداجی / رغم المسمار و رغم النار یتحول أرضاً / خضراء (الحیدری، ۱۹۸۰م: ۷۱۴)
(و جسد برهنه را با وجود پرندهٔ باز گرسنه / و باد نفرین شده و شب تاریک / و با وجود میخ و آتش / دیدیم که تبدیل به زمینی سرسبز می‌شود)

درحقیقت دوست یا دشمن شدن سایه منوط به خود انسان است، سایه زمانی دشمن می‌شود که مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد. درحقیقت، او مانند هر انسان دیگر- که شخص باید با آن بسازد- گاه باید به آن عشق بورزد و گاه نیز تسلیم او شود. (یونگ، ۱۳۵۲: ۲۷۳) «بلند الحیدری» نیز که از این موضوع آگاهی کافی یافته، درمی‌یابد که باید با سایه خود مدارا، آن را درک کند و جنبهٔ مثبتش را برجسته‌تر سازد؛ زیرا در این صورت است که وجه منفی سایه (زمستان در شعر) نیز نزد او مانند وجه مثبت (بهار در شعر) سرشار از نور و روشنایی و گرما می‌شود، و او می‌تواند در کنار سایه و تاریکی و سردی به روشنایی و نور و گرما نیز بیندیشد. لذا اندک اندک سایهٔ پلید رنگ می‌بازد و تنها بعد مثبت آن تجلی می‌یابد:

مَرَّ الرَّبِيعُ / وهيبه مَرَّ... غدا یعودُ / بمسوحِ قدیسِ جدیدٍ / ليقولُ / ویک أنا الشتاء (الحیدری، ۱۹۸۰م: ۲۵۸)

(بهار رفت / فرض کن که رفت ... فردا باز می‌گردد / باجملهٔ زندهٔ جدید رهبانی / تا بگوید / وای بر تو، من زمستانم)

أمر أحلم بالورود و الربیع / و بالشموع / تضيء داری / و بالظلال علی الجدار / یطفن فی صمت و دیع (همان، ۲۵۹)

(در زمستان نیز می‌گذرم و به گلها و بهار می‌اندیشم / و به شمعها / که خانه‌ام را روشن می‌کند و به سایه‌هایی بر دیوار / که در سکوتی آرام در گردشند)

وجود ردپایی از امید و زندگی با وجود رفتن بهار (دوران خوشی) و آمدن زمستان (دوران ظلم و ستم)، مبین این است که در میان پلیدیها نیز می‌توان رؤیای زندگی سرشار از عدالت و خوبی را دید. این امکان وجود دارد که در کنار پیچ و تاب سایه‌های خبیث، خانه (دل) را با نور شمع (امید) روشن کرد تا این روشنایی - هر قدر هم ضعیف باشد - بر تاریکی (سایه) فایق آید. به دنبال رسیدن به این مطلوب گاه سایه - عامل عزت یا حقارت - دوست داشته می‌شود و گاه نیز پرستش می‌گردد:

فایننا نریئنا آن نعبداً فیک ظلنا / شموحننا و ذلنا (همان، ۵۷۱)

(ما می‌خواهیم که در تو سایه مان را پرستش کنیم / سربلندیمان و سرافکندگیمان را)

نتیجه‌گیری

از نظر یونگ، کهن الگوی «سایه» شامل غرایز رفتاری ابتدایی نوع بشر است که در عمیقترین قسمت ناخودآگاه جای دارد و شامل جنبه‌های پست و ناخوشایندی است که فرد آن را از نیاکان خود به ارث برده است و اکنون بر رفتار او تأثیر می‌گذارد. در حقیقت نمی‌توان صفت بد بودن مطلق را به سایه نسبت داد، بلکه آن به علت سرشت کهن الگویی خود، دارای ویژگیهای دو سویه (مثبت و منفی) است که تأثیراتی خاص بر انسان می‌گذارد. بلند الحیدری، شاعر معاصر عرب، نیز از این تأثر دور نمانده و دستخوش این دگرگونیها شده است. لذا گاهی از این نفاق فریاد برمی‌آورد و شکایت می‌کند و گاه با وجود بدیها امید رسیدن به خوبی را از دست نمی‌دهد و سعی در سازش با آن می‌کند. درحقیقت شاعر بر آن است تا با شناخت کامل آن گام اول اصلاح (خود) را بردارد تا بتواند اصلاح جامعه را میسر سازد. فرجام سخن این که این کهن الگو در جنبه مثبت خود می‌تواند باعث اصلاح و خودسازی و بهبود اوضاع انسان و جامعه او شود. از این رو، بلند الحیدری به عنوان یک پیشگام مصلح رویارویی خود را با آن به تصویر کشیده است تا الگویی برای دیگران به دست دهد. وی با تلاشهای بی‌وقفه‌ای که هرگز قصد محو سایه را ندارد، در پی جاسازی موازانه خیر و شر در چرخه اندیشه خویش و در نگاهی فراتر در چرخه ذهن انسان برمی‌آید و در آخر پیروزمندانه و با انگیزه اصلاح جامعه به اصلاح خویش روی می‌آورد.

پی‌نوشتها

۱. نقد روانشناختی یکی از انواع نقد که رابطه میان ادبیات و روان آفریننده اش را بررسی می‌کند و ادب را پدیده‌ای روانشناسانه می‌داند و معتقد است که ناخودآگاه ادیب بر خلق اثر هنری تأثیری بسزا دارد.

۲. یونگ یکی از شاگردان فروید بود که راهش را از استادش جدا کرد و با ارائه نظریه روانشناسی تحلیلی، مکتبی جدید پایه گذاری نمود.

۳. بلند الحیدری در ۲۶ ایلول ۱۹۲۶م. در شهر سلیمانیه در کردستان عراق زاده شد و شعر سرودن را از کودکی آغاز کرد. در سیزده سالگی نزد «عبدالله کوران» از شاعران بزرگ، رفت و نوشته‌های خود را -که گاه به کردی و گاه به عربی بود- در جمع دانش‌آموزان می‌خواند. او به دلیل مأموریت پدر همراه با خانواده ابتدا به اربیل سپس به بغداد نقل مکان کرد. انتقال به بغداد تحولی در حیات فکری «بلند» به وجود آورد و موجب شد تا خواندن و نوشتن را به زبان عربی جدی بگیرد. در اوایل جوانی برخلاف خاستگاه اجتماعی خود که از نظامیان بودند، به حزب کمونیست عراق پیوست و از خانواده‌اش کاملاً جدا شد. او به گروه «زمان بیهوده» (الوقت الضایع) پیوست. در سال ۱۹۶۳م. «بلند الحیدری» به جرم همنشینی و نزدیکی با کسانی که «جهان بلند الحیدری» اندیشمند سیاسی و از خویشان «بلند» را به قتل رسانده بودند، به زندان افتاد. به دنبال آن، در جاهای مختلف به حالت تبعید به سر برد تا اینکه به لندن تبعید شد و تا آخر عمر در آنجا ماند. این بخش از زندگی بلند بر اشعار او تأثیری بسزا گذاشت. سرانجام در سال ۱۹۹۶م. در لندن در طی عمل جراحی، جان سپرد. (عبدالهی، بی تا: ۷-۹)
۴. ناخودآگاه فردی، مخزنی از تجارب فردی در ذهن است که شخص از آن آگاهی نداشته، ناخواسته بر رفتار او تأثیر می‌گذارد. این بخش از ذهن تنها خاص خود فرد است و به دیگری تعلق ندارد.
۵. ناخودآگاه جمعی، در عمیقترین سطح ذهن جای گرفته و شامل تجاربی است که انسان آن را از نیاکان خود به ارث برده است و آن بر عکس ناخودآگاه فردی، جنبهٔ عمومی دارد و میان تمام انسانها در تمامی دوره‌ها مشترک است.
۶. کهن الگو، تمایلاتی که در ناخودآگاه جمعی انسان واقع شده و او آن را از نیاکان خود به ارث می‌برد. (محتویات ناخودآگاه جمعی)
۷. آنیما، یکی دیگر از انواع کهن الگو که نمایان‌کنندهٔ روان زنانه در ناخودآگاه مرد است.
۸. آنیموس، بر عکس آنیما مبین روان مردانه در ناخودآگاه زن است.
۹. سایه (shadow)، یکی از انواع کهن الگو و نازلترین بخش ناخودآگاه جمعی است که دارای صفات دوگانهٔ خوب و بد است.
۱۰. نقاب، کهن الگویی است که انسان با آن شخصیت حقیقی خود را پنهان می‌کند و با شخصیت دروغین در جامعه حاضر می‌شود.
۱۱. پیر خردمند، کهن الگویی که گاه نقش هدایت‌کننده و گاه نقش گمراه‌کننده را بازی می‌کند.

منابع و مأخذ

الف) منابع فارسی

۱. احمدی، بابک. (۱۳۷۴ش). حقیقت و زیبایی (درسهای فلسفه هنر)؛ تهران: نشر مرکز.
۲. اردوبادی، احمد. (۱۳۵۴ش). مکتب روانشناسی تحلیلی کارل گوستاو یونگ؛ شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
۳. برسلا، چارلز. (۱۳۸۶ش). درآمدی بر نظریه‌ها و روشهای نقد ادبی؛ ترجمه مصطفی عابدینی فرد، چاپ اول، تهران: انتشارات نیلوفر.
۴. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه. (۱۳۷۶ش). مکتبهای روانشناسی و نقد آن؛ چاپ سوم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۵. رجائی، نجمه. (۱۳۷۸ش). آشنایی با نقد ادبی عربی معاصر؛ چاپ اول، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
۶. ستاری، جلال. (۱۳۶۶ش). رمز و مثل در روانکاوی؛ چاپ اول، تهران: انتشارات توس.
۷. ----- (۱۳۷۴ش). عشق صوفیانه؛ چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
۸. سلاجقه، پروین. (۱۳۸۵ش). از این باغ شرقی نظریه‌های نقد شعر کودک و نوجوان؛ چاپ اول، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
۹. عبدالمهی، منیژه. (بی‌تا). بلند الحیدری گفتگو در سه بعد؛ شیراز: انتشارات نوید.
۱۰. فروم، اریش. (۱۳۷۰ش). دل آدمی و گرایشش به خیر و شر؛ گیتی خوشدل، چاپ چهارم، تهران: نشر نو.
۱۱. گورین، ویلفرد. ال و دیگران. (۱۳۷۰ش). راهنمای رویکردهای نقد ادبی؛ ترجمه زهرا میهن خواه، چاپ اول، تهران: مؤسسه اطلاعات.
۱۲. ویلیام لاندین، رابرت. (۱۳۸۲ش). نظریه‌ها و نظامهای روانشناسی؛ ترجمه یحیی سید محمدی، چاپ دوم، تهران: انتشارات نشر ویرایش.
۱۳. یآوری، حورا. (۱۳۷۴ش). روانکاوی و ادبیات؛ چاپ اول، تهران: نشر تاریخ ایران.
۱۴. یلایفه، آنی. (۱۳۷۳ش). زندگی‌نامه کارل گوستاو یونگ؛ ترجمه احمد هوشنگ اردوبادی، شیراز: بی‌نا.
۱۵. یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۵۲ش). انسان و سمبولهایش؛ ابوطالب صارمی، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۶. ----- (۱۳۷۰ش). روانشناسی و دین؛ ترجمه محمدحسین سروری، تهران: انتشارات سخن.

۱. الحیدری، بلند. (۱۹۸۰م). دیوان؛ الطبعة الثانی، بیروت: دار العودۃ.
۲. عوض، محمد إبراهيم. (۲۰۰۹م). الصورة و الإیقاع فی شعر بلند الحیدری؛ دسوق: دارالعلم و الإیمان للنشر و التوزیع.
۳. قطب، سید. (۲۰۰۶م). النقد الأدبی أصوله و مناهجه؛ الطبعة السابع، مصر: دارالشرق.

فصلنامه لسان مبین (پژوهشی ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال چهارم، دوره جدید، شماره یازدهم، بهار ۱۳۹۲

دراسة فی النموذج البدئی للظلّ فی أشعار بلند الحیدری*

وفادار کشاورزی
استاذ مساعد فی جامعة شیراز
مرضیه فیروزبور
ماجستير فی اللغة العربیة وآدابها

الملخص

النموذج البدئی للظلّ هو الجانب الأعمق من اللاشعور الجمعی و الوافر بغرائز ورثها الإنسان من آباءه. ولهذا القسم الداكن من اللاشعور عمل إيجابي وسلبي. تهدف هذه الدراسة أن تدرس أشعار بلند الحیدری الشاعر المعاصر الاجتماعي من خلال خصائص هذا النموذج البدئی و ميزاته المزدوجة و تبين أن الظلّ مع ازدواجيته يوجد فی أشعار الحیدری، حيث يحاول الشاعر أن يصوّر للآخرين مدى كون الحياة مليئة بالسرور دون أن يزيح الظلّ عنها.

الكلمات الدليلية: يونغ، اللاشعور الجمعی، النموذج البدئی، الظلّ، بلند الحیدری.

* تاريخ القبول: ۱۳۹۲/۰۴/۰۵

* - تاريخ الوصول: ۱۳۹۱/۱۰/۲۰

عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: vafadarkeshavarz@yahoo.com